

## مقام شعر در تکوین ملل

اقتباس از المقتطف، مترجم: ترجمه جناب قاری عبدالله خان

روزی که بشر بر هر چیز نام گذاری داشت؛ روزی بوده که تاریخ ارتقایش نوشتند تا از صف حیواناتی که در مرتبه انسانیت در آمد، این کلمات که ما اسمایش میگوئیم در بین امم شأن مقدس بزرگی داشته حتی نصرانیت در خصوص ( کلمه ) بزبان یوحنا میگوید: -

« کلمه در آغاز بود، زیرا کلمه با فکر مجرد ازلی که بر تراست از احاطه ادراک و در هیچ ظرفی نمیگنجد موجود گذشته. از بنجه خودش اصل و ما سواش هر چه هست عارضی است. « کلمه، باین معنی در حکمت افلاطون؛ مشابهتی بفکر دارد چه « فکر مجرد در نزد افلاطون حقیقه دائمی و ما سواش صورت و نسوخه است و چون کلام؛ قالب افکار است اگر ( کلمه را ) بقدر انطباقش بواقع حقیقه دائمی خوانیم نیز بی وجه نیست. آمدیم در اسلام؛ خدایتعالی آدم را از خاک بیافرید و اگر او را همانطور سر بخود میگذاشت البته از سایر مخلوقات زنده چندان فرق نمیداشت ولی توجه مخصوصی با او فرمود و در مدرسه الهیات و اجتماعش جاداد و تمام نامهارا با او آموخت و چون بدرس اسماء براءت حاصل کرد شهادتنامه کفو انسانی گرفت و اجازه یافت تا بموجب آن در صناعات ابوة بشری رنج کشد و آموخته شود. بلی سزاوار این رتبه همین انسان بوده. این اعجوبه عالم خلقت قدرتی یافت که میتواند رنج و المکشی خود را بزبان آه و ناله شرح دهد و عمیق ترین اسرار دل را با کلمات منسجم اظهار کند.

اگر سر نوشتش چنان بودی که محض مانند کلوخ چشم دار میدید و هیچ گفته و شنیده نمیتوانست حالش چه می بود؟ بلی حالش مانند اشخاص کر و کنگک و بلا که ضعیف تر و فروتر از آنها می بود چه اشخاص کر و کنگک از ارتقای بشر استفاده کرده و از خصائصی که بطریق زبان و کوش حاصل میشود بهره میگیرند.

اشخاص کر و کنگک اگر چه در تیزی چشم و قوه لمس و ذوق نظیر ندارند. حرکات هر کسی را میدانند، خط پیشانی را، میخوانند یاد داشت خوبی دارند ولی چون از معانی ادبیه

کلامیه محرومند از تمام امتیازها عالی زیرکی و دانش بی بهره اند. زبان آفتاب درخشان است در آفاق ولی گوشهای کرمانند چشمهای کور نور ساطعش را نمی بینند. اگر کلمه که این جنس دوپا بآن تکلم میکنند نمی بود و آنرا اسم اشیایی مرفی نمی ساخت همانا قره عقیلیش برابر می بود بقوه ریاضی در قبائل ابتدائی امروز که هنوز رقم اعداد را نمیدانند تاجع و تفریق یا ضرب و تقسیم نمایند. قبائل ابتدائی از حساب، جبر، هندسه و روی هم رفته از سائر فروع عالی ریاضی بیخبراند. کر و گنگک از ادب و موسیقی و سائر علوم و شاخه های آن بیخبراند. قبائل ابتدائی واحد قیاسی حساب یعنی رقم هندسی را نمیدانند؛ کر و گنگک واحد قیاسی ادراک را که عبارتست از کلمه نمیدانند.

## شعر و کلمه

از کلمه، نخستین و حالتش که انسان تلفظ کرده صحبت نمودیم ولی نمیدانیم چگونه نطق از بهر او آسان گشت؟ آیا در ربط اصوات با فکر چگونه بر خورد و اسمها را بمسمی ها چگونه پیوند داد تا بفکر ادراکی ( بطریق مبتدا و خبر ) توانا شد. شاعر وجد میکند بسیار بطرب می آید ازین که میداند بحال شعری و معانی شعری و اوزان شعری فریاد خواه ( کلمه ) است همین کلمه که فصل الخطاب و بیان شافی است در بین هر دو دوره جوهری در حیات بشری ما.

متخصصین لغات که در اصول آن تتبع دارند برین عقیده اند که عیدها، رقاصخانها، ماتمخانها، مهلسکه ها، سلاخ خانها و بالآخره سائر عادات و مجامع شعری که باعث سرور و اندوه اجتماعی و مخصوصاً سبب از غلغله و فریاد مشترک جوتی می شود ( مانند صدای گاوهای گله ) همه اینها، مصدر و سرچمه نطق است و چون صوت جوتی از سبب انفجالات نفسانی صادر شود - مانند فریاد در حال هیجان - شکل موزونی میگیرد و بر اصول متناسبی تکرار مییابد. بعضی حیوانات هم برفهم الفاظ ما مور به خود اقتضار نمی ورزد مانند ( ییا ) و بخواب، و بخور، بلکه آوزی میکند مشابه به ( تعبیر و بیان ) که فرد ندا میکند و جماعت جرابش رد میکنند و این تعبیر است از شعور که بواسطه اصوات آهنگ دارد.

بسیط می شود و بسیاری از اصناف حیوانها دران اشتراك دارند و غالباً در انسان در آغاز از صدا و فریاد فطری بغنا و آهنگ جوقی مشترك متدرجاً نقل کرده و از ان بكلام مقطع صریح ترقی جسته و ارجح آنست كه بسیاری ازین اصوات جوقی كه بغنا و آهنگ بسیط تعویل میشود در آغاز حكایه از اصوات حیوانها و اشخاص بوده كه جوق مجتمعاً از ان حكایه و از كارهای آنها باشاره ورقص ( بنتو میمی ) صامت تقلید میکنند . اینچنین هرگاه بعضی اصوات باشیای معین یا بجنس آن قرین گردد و اقتراش متلازم و متكرر باشد بچیزی كه این اقتران ؛ عادت در نفس گردد بجزرد ذكر این اصوات صیرورت همان اشیارا مفرداً یا جنساً بذهن می آورد - و این صورت جنسی اساس ادراك انسانی است و این تلازم و اقتران معنوی در محكمی ارکان نطق علامه قطعی میباشد .

پس اسباب اجتماعی خورسندیها و غمها رسائر نمایشگاه های هیجان انگیز شمیری بشر را بر سر نطق آورد و بانیز ترین سلاحی مسلح ساخت تا از قعر ظلمت بطرف نور راه بكشاید  
قصائد نخستین

و چون نخستین نطق در آهنگ و وزن شبیه به شعر بوده آیا بقصیده های پهلوس از فن تدوین كه انسانهای اول سروده اند پی خواهیم برد ؛ آیا موضوعات آنقصیدها چه بوده ؟ درس ابتدائی اقوام معاصر و تتبع حكایهائی كه اطفال متمدننها در آغوش ما در حتی در وسط شهر های متمدن میشوند بما اجازه خواهد داد كه گوئیم ؛ انسان اول ؛ نطق موزون کرده و حرفش دارای اوزان بوده اگر چه مقفی نبوده و در ( قصائدش ) اخبار ظمرمندی بوده بر حیوانها و بیان ترس حیران از گرفتاریش بدام وسیعی در رهائی از ان ورعشه و لرز آن بیچاره در حین بستن و كشتن و حكایه اصوات آنها مانند هنگس و بانس و عوس و غرش كه در قاموسهای امم جزوی افزوده .

و نیز اخبار عیدها و عروسیهها ( كه گوشت این حیوانها دران بخرج میرسید ) و بیان خورسندی و سخنان گریختن زنان و عشرت با آنها و گریه از بهر رفتاری كم شده و برادران

و پسرانی مسافر و روی هم رفته خوشخوانیهای رقص تقابلی و سرودهای رقص روحی از بهر تقرب و رضایت تمجید از اعمال آله و حاجت خواهی از کرم و عطای آنها همه اینچیزها از موضوعات آن قصائد بوده و انسانهای اول ادیان و عقائد و حکم و خرافات و آداب خود را در بین این کلام و وزون برای اولاد خود به میراث گذاشتند و گذاشتند و مساعد زیرکی آنها بوده و مانند مساعده خط و صنعت طبع در قرنهاى اخیر چه حفظ و نقل و خواندنش آسان بوده.

حقیقه موضوعات قصیده های آنها اساس موضوعاتی است که شمول آن در قصائد ما امروز سبب مباهات و فخر ما می شود و تمامی اوضاع ما از محاربه ها و کهکها بایکدیگر و عروسیها و ماتمدارها و ادیان و عبادات و تقلیدها و شعائر تا بملوک همه قیام بروی دارد و نیز آن قصائد پر از نالهای درد انگیز بوده و بدل انسان کار میکرده درد و الم و دخراشی را که از دشمن سخت یعنی از برادر انسانش میدید بخاطرش نقش پذیر میساخت و میتوان گفت که حسن تازه و زنده شعر در آن قصائد بوده همان حسن زنده که در عصر در قصائد موعظه (از انانیت و ثنات و ایذاء بشر) می بینیم. ازینجهت قصیده که هزار و دوهزار سال پیش نوشته یا خوانده شده امروز هم چنان خوانده می شود که گوئی دیروزش نوشته اند زیرا موضوعش زنده و با عمق حیات انسانی پیوند دارد.

یاد داشت و شعر قدیم

حقیقه ما در قرن بیستم زندگی می کنیم ولی غنای ما هنوز ادبیات پیش از تاریخ است اولاد ما در طفلی که سن انطباع ثابت است در آغوش ما در برفرش گسترده نرم و گرم قصه های دیو و پری و اخبار عمالقه و دلیران و اسرار و سخن آداب و گذران و حسن معاشرت آنها را چنان می شنوند که از دوره همان مادرها که در مغارها و سمجها با فرس گاه و لحاف پوست گذران میکردند چندان فرق نمیکند. و لازم است یاد آوری کنیم که مثل این اخبار شعریه (که با حیات منفعله اول متصل است) و نمائشگاه های پر اضطراب هیجان خیز آن هیچگاه از نفوس کم نمی شود بلکه اهل تتبع و استقصا در یافت کرده اند

که مثلا طوائف امی جاهل که در نواحی منطقه کرهستانی در دو ولایت ( کنتکی ) و ( تنسی ) از ولایات متحده فرود آمده اند بهض قصائد طویل را تکرار میکنند که در نفوس آنها تاثر کرده یا بطریق عنقه با آنها رسیده و از قصه های قدیم شعری است که اجدادشان از انگلتره آنرا باخورد دران بلاد وقتی برده اند که بواسطه صیانت دین از فشار مخالفین فرار کرده بودند . و چون این قصائد با کتابهای مسائل اصلی شعری که در آخرهای قرون وسطی تدوین یافته مقابله شد در اصل خود درست و سالم برآمد و بی ربطیش اندک بوده و آنهم بسبب انتقال و سیرش بوده که از زبان بزبان و از دل بدل سفر کرده .

همانا مثل این دور حفظی که متوقف بوده بر قوه ذا کره و یاد داشت در شعبه های امی قدیم قرنهای نگهبان گنجینه های ادبی ما بوده پیش از آنکه تدوینش سهولت پذیرد . بلی این شعبه ها از چهجه سرائی عندلیبان سخن که در صبحگاهان مدینت ترانه ساز بودند سراغ یافته و آنرا بر صفحات دلها نگارش داده و در عیدها بر زبانها تکرارش نمودند چه در تدوین این سرود شور انگیز جز این وسیله نداشتند و این تکرار بر ادبوی انجمنهای امروز مانا بوده . اکنون از ان درهای گرانبهای ادبی که در قرون قدیمه رده ظلمت را برداشته و آفاق را مستنیر ساخته نام می بریم تا قارئین محترم ؛ مقام ادب و شدت نفوذ آن بتخصیص نفوذ شعر را بدانند که تکیاها در تکوین ملل و در حکمرانی بسیرت آنها کار کرده . از انجمله است ( ایلباد ) و ( اودیسه ) هومرو ( اعمال و ایام ) هزیود و سرود های ( انقیدا ) در نزد هند و کین و اجزای شعری از عهد قدیم و از ان بیعد غرائب اشعار نادره جزیره عرب است در دو قرن جاهلیت و اسلام پیش از رسم تدوین و انتخاب استخوان و شاخه خرما و ورق پوست آهو برای نوشتن .

این گنجینه های گرانبهای ادبی میراث روحی و جاویدی ما ست و نشانی است از تسلط شعر بر ملل مختلفه یونان و روم و پسر عم آنها از هنود و آریها و یهود سامی و ملل نصرانی نزدیک بعهد قدیم و عرب و سائر اقوام نزدیک باسلام در شرق و غرب .

شعر عربی .

اشعار جاهلیت با آنهمه تحریف و تلفیقی که قصه خوانها و راویها دران کرده اند هنوز آیین صافی است که مجالس قرنهای قدیم بجملا از ان جلوه میکند . و بوظیفه خود که عبارتست

از استحکام حیات عربی و تائید اخلاق سلیم فطری تنها بجزیره عرب قیام نورزید بلکه در تمام اقطار عالم در همانجا هائیکه عسا کر اسلام استیلا یافت منبر نصب کرد و اذان خانه را بلند ساخت، او این وظیفه را بجا آورد. اگر در هند یا قرقم یا در تر کستان چینی برویم و در سیرت اشخاص و مقیاس اخلاق آنها تأمل کنیم بسی از اخبار جاهلیت را بیاد ما میدهد. گذشته از ادب اسلامی عرب که بواسطه دین مبین؛ اعجازها درین میدان نموده. از غرائب آنکه نخبه از معلمین مدرسه امریکا در بیروت هنگامی که بدرس برخی از شیون اجتماعی در شرق ادنی به تخصیص در سوره قیام داشتند؛

فضائل ذیل را که عبارت است از (۱) عزت نفس (۲) وفا (۳) مهمان نوازی (۴) میل فطری بدین (۵) عطوفت و هواسا (۶) اهتمام بعرض و آبرو و امتیاز خاصه زن؛ در اهالی یافتند.

هر که رساله از ادب عربی بخواند ادب جاهلیت باشد یا اسلام، ظهور این اخلاق را دران مانند آفتاب نیمروز در نهایت روشنی می بیند. حقیقه اگر شخص را پوست بر کنند ممکن نیست از تاثیر عقل ادبی اجتماعی محیط او بدر آید. انکاخ را ز تاثیر آب و هوای اناهار و جبال، دشت و وادی در پیکر شخص آسان و انکار از تاثیر ادب در عقلش دشوار می نماید. واقعاً مادر لجه این بحر که از ششجه بر ما احاطه نموده مانند ماهی شناوری داریم.

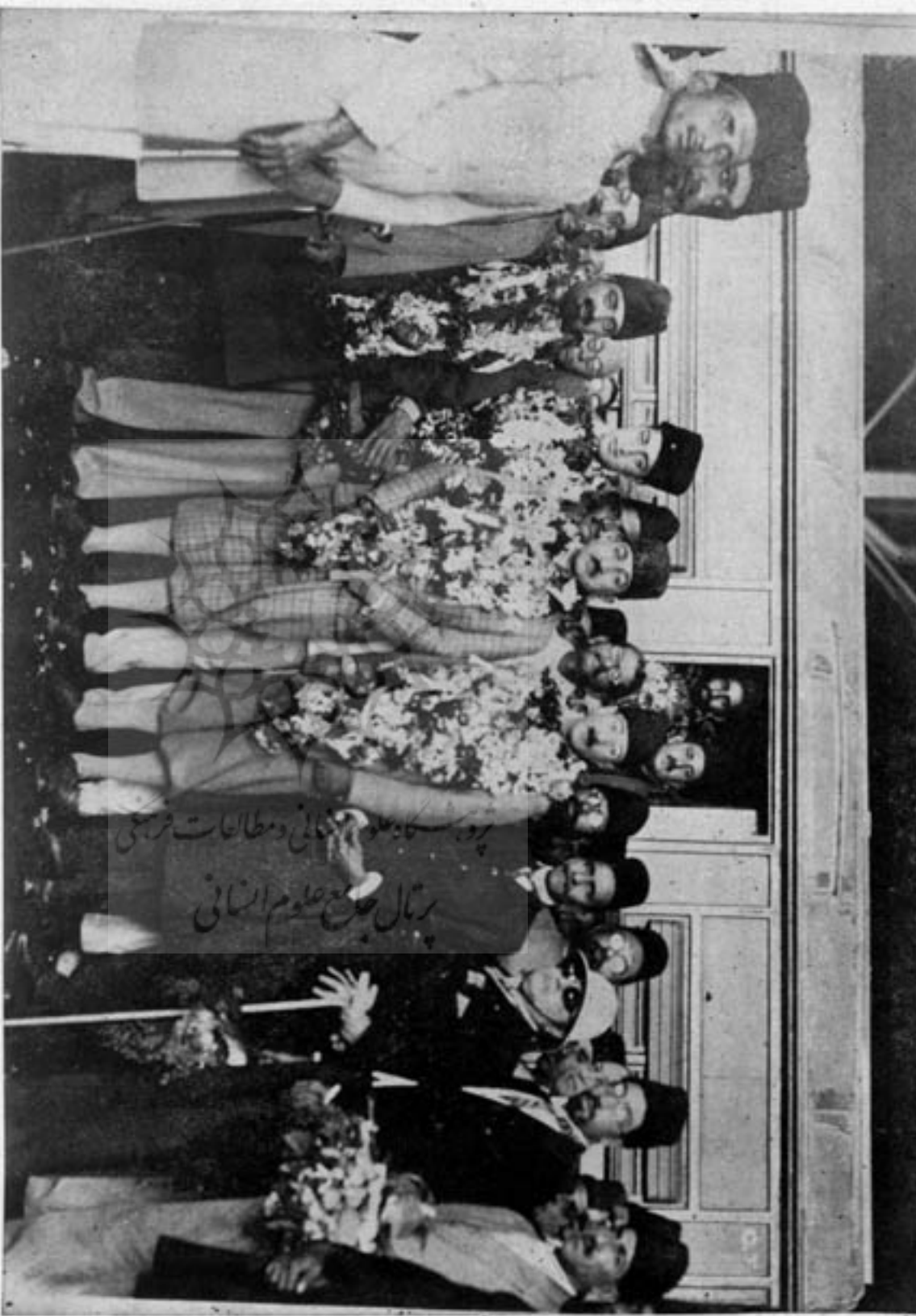
گویا جزء عقلی در آمیخته با جزء ادبی در شعر؛ شعر را از سائر فنون جمیله برتری بخشیده اگر تصویر، تمثالی است که بخطوط و الوان صورت میگیرد یا موسیقی؛ تمثالی که از نغمه و الحان وجود می پذیرد شعر هم تمثالی است که از قافیه و او زان ظهور مییابد. آری تصویر؛ شعر است صامت و خموش و شعر؛ تصویری ناطق و گویا.

(سیو دوروتس) میگوید: شخص يك کلمه هم در شعر گفته نمیتواند تا تازه تولد نگردد از عالم بالا مرتبه دوم فرود نیاید.

در بین شاعر و چیز نویس؛ چه فرقی است؛ آیا روانست کاتب؛ بچیز دیگری غیر شعر هم متجلی باشد؟ می شاید که مانند اسکیلوس؛ جنگجو و مانند شکسپیر تاجر و مانند تشوسر ندیم پادشاه و مانند کوپته فیلسوف و آمیخته با مردم باشد؛ آری می شاید ولی در همانوقت در همان



پروہشکاد علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
رتال جامع علوم انسانی



پروفسور علمیه و فلسفه و مطالعات فرهنگی  
پرتال علمی و پژوهشی

ماليق در جلالتآب الامر اعلیٰ لسان والا حضرت سردار شاه وليخان فاتح کابل وزير مختار اعليحضرت در (پاریس) بلچيك و وسويس)  
ماليق در جلالتآب والا حضرت سردار محمد عزيز خان وزير مختار اعليحضرت در ه برلين و ماليق در جلالتآب سردار محمد نعيم خان وزير  
مختار اعليحضرت در ه روما و ماليق در جلالتآب محمد نوروز خان سرمنشی اعليحضرت هاپوف و ماليق در جلالتآب فيض محمد خان  
وزير خارجه در روز و رود بجائی در استانته بجائی سنتزل در انشای پذيرائی که از طرف اعيان و اشرف بجائی از آنجا بعسل آمده است .



آن که شاهد شنکول خیال شعری با او هم آغوش می شود از اباس دینوی که سالها در برداشته برهنه میگردد . علم ؛ انانیت استخفاف مردم ، کبر و خود نمائی و بالاخره از تمام اینگونه احساس بیرون آمده و از سرنو طفل تازه ماهمی گردد هر دو گوش بر آواز نغمات خوش آیند همان آهنگها که از ( ان عصر طلائی ) باهنزاز می آید - زیرا فرشته سعادت هر دو باش را بر این انسان رنجکش گسترده و از بوی دلآویزش که پراکنده میشود سرتاسر این خاک را پاک و پاکیزه میسازد .

علمای تربیه و اجتماع اهتمام مخصوصی بتاریخ ادبیات دارند . چه برای نشر تربیه اجتماعی و زرنگی فنی میدان فراخی در آن می بینند . آری ادبیات آئینه ایست که صورت جامعه در آن بر تازه ترین طرازی جلوه میکند . چه ادبیات در شکل و ماده خود وابسته و مربوط است بر احوال تجدد پرور اجتماعی . شعر ابطور جامعه بیشتر شعور دارند . دلهای این طائفه تارهای حساسی است که بسرعت هر چه تمامتر با حرکات شورش و انقلاب در اهتزاز می آید . شعر صورت شاعر و شاعر صورت جامعه است . بلکه شاعر بقول استاد ( پابندر ) نقطه مشتعلی است که تمام اشعرا پراکنده از حیات اجتماعی که دورا دور آن را درخشان ساخته در آن نقطه بهم پیوست می شود و از میزه و خصائص شخصی او کسوت شکل فنی و بیان لفظی می پوشد . فیروزمندی شعر در تاثیر بدلهای مردم متوقف است بر احوال اجتماعی آنان که در زیر آسمان آن گذاره دارند . اعم از آنکه شعر غنائی باشد یا قصصی یا ارشادی یا همجوی یا تمثیلی . شعر عربی هم مانند سرود عربی ؛ لبریز جزئیات و اندوه و درد و گریه است چه تنها از مظالم انسان از قبیل کشت و خون و بی ناموسی ها - سلب و نهب شکوه ندارد . بلکه از مظالم طبیعت نیز فغان کرده مرضهای کشند ؛ سیلها ، تندبادهای سموم انگیز کرسنگیهای سخت و روی هم رفته سائر حوادث ناگوار واقع در جزیره عرب را با نالش جگر خرن کنی بیک می شمارد . واقعاً جزیره عرب دارای طبیعت مخصوصی است در شدت تاثیر در نفس و بر کشیدن دردانه های شعری از اعماق دلها . ستاره های درخشانش در آسمان صافی ؛ نظر بدوی را از قدیم چنان بطرف خود حیران و مجذوب ساخته که نزدیک است بدون پر و بال بطرف آن پرواز کنند . بادی های خشک و خالی از سبزه و گیاه آن ساکنین را

مستعد بنظاره جمال نمود چنانچه از هر غنچه و گل از هر درخت که باشد حتی بته خار نیز حسن زنده طبیعت بنظارش جلوه نموده و او را بهت و حیران میسازد . زمینهای کربلا نمایی سوزانش رهروان تشنه کام را چنان مشتاق یک جرعه آب میسازد که بمجرد رسیدن بدند آبی مزه می یابد که ناز پروردگان بر چشمه های زلال و نهرهای جاری بچشم آنزه را ندیده اند . در آخرهای سال ۱۹۱۵ در هنگامیکه اتحادیون بدنبال من افتاده بودند - اتفاقاً پیادیه و حشمتاکی از ( تدمر ) تا نزدیک ( میادین ) در افاده و آبهای گندیده و بدبوی که مابقی بر تشنگیم می افزود گرفتار آمدم تا بفرات رسیده و جرعه از آب شیرینش نوشیدم چنان تازه گشتم که باواز بلند فریاد برکشیده گفتم : کوثر ... جنات عدن تجری من تحتها الانهار ، همین است . هجرتهای دور و دراز ؛ در نور دیدن ییانهای کویر و دور از منازل درغزوات ؛ جستجوی مرغزار و چراگاه ؛ نظاره تلهها و معالم و آثار ؛ یاد از سرگذشتها و روزگار ماضی همه اینها اسباب مخصوص شعریت در جزیره . شخص از خانمان آواره گرسنه و تشنه هرگاه سیاه غیمه بیابد و در پناه اهلش بیار آمد ؛ جود حائمی باروشن ترین مظاهری در جلو چشمش ظاهر میشود . کاریکه سد روق درین روز میکند خوان الوان قصر پادشاهان نمیتواند . در حرم در نزدش هزار بار از قلعه های دولتی بهتر است چه همین در است که او را از دشمنان مانع آمده و حمایه میکند .

خلاصه اینچنین منزلهای کوچک خشک و خالی و تنگی عیش ؛ در اظهار معانی شعری دینی دارد و میتواند این شاهد شگفتانگونی را در جامه فتنه پرداز طبیعت جلوه دهد فقر اروپا امروز در شعر : ملل مغرب زمین از وجود شاعر مفلسند . و علتش را اهل فحوص و بحث همین مدنیت مادیه را میدانند که اروپا تا بگردن دران غرق شده گویند : وسایل نقلی ، انتشار اباحت ، برداشت حجاب دلکش از رخساره انسانیت مشغولی دول با موراقتصادی و سیاسی ، انهماک افراد در تحصیل قوت لایموت و بالآخره زوال احوال روائی از روی زمین همه اینها اسبابی است که حسن رشاق و نظم و دولت شعر را کاسته و برباد داده . درین نزدیکیها در فرانسه جائزه بسیاری برای مسابقه در شعر گذاشتند . هیچکس در میدان مسابقه تاغتی نکرد که جائزه را بگیرد . ولی از خوش قسمتی است که هرگاه شعر را کمی پذیرند

باز هم منتهین حسن ظنی با آنها می پروراندند . بعقیده من تنها شخص بنظم شعر شاعر و بخوش الحانی موسیقی دان نمی شود . بلکه گاهی بفهم شعر و طرب از آهنگ نیز شاعر و موسیقی دان گردد . بی آن دوفن ایجابی و این دوفن سلبی است . بگمان می رود این فترتی که در شعر مشاهده می شود موقتی یا ابر بهاری است که درنگ نا کرده بزودی پاره پاره و دور شود و این درهنگامی خواهد بود که ما محیط تازه پر از حوادث و سگان خرد الفت بگیریم . قلق و هیجان ما شورش پذیرفته این دنیای زشت هوای خوش و جذاب خود را دوباره تازه سازد .

دور از صواب نیست اگر گوئیم این انقلابات مادی اقتصادی که درین عصر مشاهده می شود چندان دور از شعر نیست بلکه شعر بمعنای سیکولوجی خود از بزرگترین دواعی اوست و سپس آنست که این حیات عقلی که مادر آغوش تریه او تولد گشته حرکت میکنیم و پرورش مییابیم و عبارتست از ( عقل اجتماعی ) با اصطلاح علم و متصرف است در حرکات و سکنات ما اگر زبان و ادبیات خوش آیند آن نبود این عقل تسلطی بردلای ما نمیداشت و بسبب که احداث رأی مشترك میکنند نام ( رأی عام ) هم بخود میگیرد . از رأی عام در افراد هیجان تولید می شود و غذا میخورد . در بین نمایندگان های شعری و تاثیر در ( رأی عام ) علاقه متنی موجود است بسا که نوحه و نالش شاعر در مظالم ؛ ( رأی عام ) را هیجان و آشوب انطفا ناپذیری در آورده که شعله این غضب جز بانقلاب خموش نگشته . جمعیتهایکه خطرناک ترین ادوار را در سیاست ملل تشکیل داده همه از دعوتهای هیجان خیز شهری بوده که تحریک رای عام نموده .

( اوغست کونت ) در فلسفه حیه خورد گوید : ( فکر ) است که بعمل میکشاند ولی فکر افسرده خالی از روح - فکر بارد مجرد - مباشر عملی نمیتواند . بلکه ضرور است اول فکر منفعل هیجان خیزی مزین بادب و پیراسته بشعر با او همراه باشد تا بر اراده مردم غلبه یابد . سخن زن بدوی با خاندانش در قصیده که شکوه از دشمنان دارد وقتی که آنان را اسیر گرفته بودند : و ضربوا موضع الفة منی بالعصا ، و صدای آن زن شهری که استغاثه بخلیفه بغداد

برده و او معتصماه ) ندا کرده و بیث منتجبی که می سراید :

لا یسلم الشرف الرفیع من الاذی حتی یراق من جانبه الدم  
و بالاخره امثال این سخنان در عالم عربی سبب از شورشهای گذشته که اقلیدس هندسه  
خود و بقراط بامزجه خود و نیوتن باجاذبه خود و روتجن بالشعه خود نتوانسته اند مصدر  
ارنچنین يك هیجان کردند . مجاهدین بنی معروف در آخرین انقلاب سوریه در حالی که گله  
های توپ فرانسه ها سینه های آنها را هدف ساخته بود ؛ نعره ها میکشیدند و واقعات گذشته  
خود را یاد جنرال غاملان داده می سرائیدند :

ممدوح وسای قبلک خرجوا من السويده ،  
کله های ( حریت ) ( مساوات ) اخوت و سائر الفضاظ زنده ازین قبیل که زمین را  
چپه کرده و بخون آغشته نموده و از اعماق دلهای اسیران ظلم و استعباد برای داد خواهی از زخم  
کاری آن بر می خیزد ؛ اگر استدل لال های شعری نیست پس چیست ؟ آیا نمایشگاهی هیجان  
خیز تر غیر ازین خواهد بود که انسان برادر انسانش را اسیر زنجیر و پامال اقدام  
و دستخوش استعمار بیند و بنگرد که آن بیچاره را مانند گوسفند برای کشتن ؛ می کنند .  
امروز این نمایشگاه های الم انگیز شعری در شرق ؛ کاری میکند که فکر ( حقوق طبیعی )  
در دو انقلاب بزرگ امریکا و فرانسه نموده بود .

بدیهی است که افکار ؛ باعث عمل و سبب حرکت و انقلاب میشود ولی بمقدار عناصر  
انفعال و هیجان دران . ( ورد و رس ) شاعر میگردد ؛ هر چه از دل فوران میکنند باز  
بطرف دل سیلان مینماید ، تا وقتی که تصویر ؛ موسیقی ؛ شعر ؛ رسایط تعبیر و اظهار است از  
بلند ترین شعور و دقیق ترین نقوش منطبه ، بر صفحات دل ؛ تا وقتی که این فنون جمیله جلوه  
گاه و آینه تأثر طبیعت ما ست که باغم و سرور خویش ؛ از شدت حبه بما احاطه کرده بی شک  
در قوه دا فعه اجتماعی مقام اول را میگردد . هر گاه آدم ؛ آن بشر حقیقی بقول ( منسن )  
نخستین شخصی است که آله ساخت تا نسلش باستغانت آن ؛ مقابله با طبیعت کنند حواء  
حقیقی آنان ؛ هم زنی است که پسران خود را نشیده های شعری آموخت و ارواح خمول  
و فسرده آنان را بدان یدار ساخت . چنانچه رك و ریشه اجسام ما ؛ مرکب است از عناصر

مادی محیط بما، همچنان رگ و ریشه عقلمای ما مرکب است از حیات عقلی که ما او را در یافته و در وسطش نشوونما داریم. و طوریکه طفل؛ از پستان مادر شیر میخورد؛ ما نیز از الهام عقلی شیر میخوریم.

(و تسکین) از تفاعل سیاهی بین دولت و افراد وصف خوبی نموده میگوید: در عهد طفلی ام؛ دولت را مرد تریه میکند ولی در هنگام رشدش مرد را دولت تریه مینماید. اینچنین است حال در تفاعل ادبی روحی که در حیات ابتدائی؛ دولت ادب را عقول تریه میکند و در حیات راقیه عقول را دولت ادب؛ تریه مینماید و همه شعرا و ادبا و علما و حکما را مریبی میشود. ما همانطور که ابناي محیط مادی خودیم؛ همانطور ابناي محیط عقلی خویش نیز هستیم.

دا کتر عبدالرحمن شهبندر



### کمال اخلاقی

مترجم از ترکی آقای میرغلام احمد خان  
ضابط است. حکام

کمال اخلاق، صحت، علم، بارگاه مالی  
(سادت) است:

کمال اخلاقی؛ یک چیز است که نظر بملکات روحیه، افعال و حرکات اعتیادیه و اجراءات قصديه انسان بوجود آمده و اطلاق خصایل خوب بآن کرده میشود. و عمره، آخصایل باین ترتیب تکوین می یابد:

اولاً: - در انسان؛ بتأثیر مزاج و بنیه که از والدین ارثاً باو انتقال کرده و بحسب طرز اداره و اعاشه در زیر تأثیرات ماده شکل میکند.  
ثانیاً: - انسان؛ بتأثیر معامله که که ابتدای بیند و تأثیرات محیط طبیعی و اجتماعی، که مؤخرأ در وی تأثیر می بخشد و ضمناً اصول تصادفی که بآن معروض میشود حصول میابد.